

# قهرمانان در غم نان

گفت و گو با قهرمان مسابقات جهانی کشتی که عکسش در حال

میوه فروشی با وانت در شبکه های اجتماعی پر باز دید شد و روایت هایی

از زندگی چند ورزشکار مشابه او

محمد علی محمدپور | روزنامه نگار

پرونده

تماشای تصویر ایستادن یک قهرمان روی سکوی جهانی المپیک برای ما بسیار چشم نواز و لذت بخش است. قهرمانی که همه حریفان را شکست داده، با چهره ای بشاش روبرو به پرچم می ایستد و سرود ملی می خواند تا حس غرور ملی به او ج خودش برسد اما این تصویر جذاب و دلپذیر تنها واقعیت زندگی یک قهرمان نیست. قهرمان پشت این چهره خندان و بشاش خودش، رنج سال ها تمرین و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زندگی را پنهان کرده است. هر از گاهی تصاویر و خبرهایی از قهرمانان ملی منتشر می شود که برای تامین هزینه های معیشتی خودشان و در میان بی تفاوتی مسئولان، مشغول کاری یا دستفروشی هستند؛ مشاغلی شریف و با آبرو و پرزحمت، چون کار کردن و نان بازاری خود را خوردن هیچ وقت مایه شرم نیست اما باید در نظر بگیریم که این قهرمانان ملی سر مایه های ارزشمند کشور هستند. آن ها تمام عمرشان را برای افتخار آفرینی گذاشته اند و اصلا انصاف نیست که برای حداقل معیشت، در چنین تنگنا ها و دشواری هایی قرار بگیرند؛ به خصوص در مقایسه با ورزشکاران رشته هایی مثل فوتبال. در این پرونده به بهانه انتشار عکسی از «حمیدرضا زین پیکر» قهرمان کشتی جهان که مشغول میوه فروشی پشت وانت است، به گفت و گو با او نشستیم و در ادامه به زندگی تعدادی از ورزشکاران که بعد از قهرمانی به سراغ چنین شغل هایی رفتند، نگاهی انداختیم.



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۹

۱۳ رمضان ۱۴۴۱ هـ ۷ می ۲۰۲۰

شماره ۲۰۲۷۲

۱۵۹۳

# زندگی



## از دست فروشی تا بنایی و ظرف شویی

آشنایی با قهرمانانی که تصاویر تلخ دست فروشی و کارگری هایشان برای تامین هزینه زندگی خبرساز شد

وقتی فردی قهرمان ملی می شود، سرمایه ملی حساب می شود و قطعا در چنین شرایطی باید از این قهرمان حمایت شود تا تمرکزش را روی ورزش قهرمانی اش بگذارد. اما ظاهرا برخی مسئولان چندان میلی به توجه به قهرمانان از خود نشان نمی دهند و همین باعث شده هر چند وقت یک بار خبرها و تصاویر تلخی را از دست فروشی و کارگری قهرمانان ملی بشنویم و ببینیم که برای تامین هزینه زندگی شان به هر شغلی مجبورند روی بیاورند. در ادامه چند مورد که تا کنون رسانه ای شده را با هم مرور می کنیم.



### ظرف شویی قهرمان المپیک

وقتی مدال برنز نوجوانان جهان را کسب کرد توجه های زیادی به توانایی فنی این جودوکار جلب شد. او خیلی زود طلای المپیک نوجوانان را هم کسب کرد تا قدر اسبونی جودو او به عنوان چهره پر فروغ و آینده دار جودوی کشور یاد کند.

اما این همه واقعیت زندگی را مبین صفویه جودوکار نخیه ایرانی نبود. پخش تصاویری از این قهرمان که او را مشغول ظرف شستن در یک رستوران نشان می داد موجب حیرت مردم از وضع زندگی قهرمان شان شد. البته ظاهر این حیرت هیچ گاه شامل حال مسئولان جودوی کشور نشد. این جودوکار در باره شرایطش به رسانه ها گفت: «به خاطر مشکلات مالی و از آن جا که پدرم آشپز یک رستوران در شهر قزوین است و دیگر نمی توانم از من حمایت مالی کند تا فقط به جودو بپردازم، در رستورانی که پدرم کار می کند مشغول ظرف شویی هستم و ماهی ۸۰۰ هزار تومان (در آن زمان) درآمد دارم. من حتی هزینه رفت و آمد خودم برای تمرین را هم نداشتم و مسئولان خیلی راحت به من گفتند، نخواستی نیا!»

### دست فروشی بانوی دوچرخه سوار

اولین بانوی ایرانی بوده که در مسابقات بین المللی دوچرخه سواری بانوان مدال کسب کرده است. رکورددار دوچرخه سواری سرعت بانوان است. خودش از اصطلاح یک گونی مدال برای توصیف تعداد قهرمانی هایش در مسابقات داخلی و برون مرزی یاد می کند. خانم آتوسا عباسی دیگر ورزشکاری است که انتشار اخباری در باره دست فروشی کردن او در پیاده روهای تهران توجه رسانه ها و شبکه های اجتماعی را به خودش جلب کرد. وعده هایی که برای حمایت از او داده شد هیچ وقت جامه عمل بهشان پوشانده نشد تا این بانوی دوچرخه سوار که همسر مربی سابق دوچرخه سواری بوده برای تامین هزینه های زندگی شان مجبور به فروشندگی باشد.



## بوکسوری که آجر پرتاب می کند

ملی پوش بوکس ایران است و در مسابقات بین المللی مختلفی به عنوان نماینده ایران حضور پیدا کرده است. چندین عنوان قهرمانی کشوری دارد و خودش قهرمانی المپیک را مهم ترین هدفش در عرصه ورزش مشت زنی اعلام می کند. مسلم مقصودی برای رسیدن به قهرمانی المپیک مسیر خیلی دشواری را در پیش دارد. او علاوه بر خوب مشت زدن به کیسه بوکس در تمرینات دشوار خودش، بخش زیادی از روز هایش هم مجبور است توی کارگاه های ساخت و ساز، آجر پرتاب کند. فرعون بالا بکشد و دیوار بالا ببرد. او هم در باره وضع زندگی خودش می گوید: «من عاشق ایران هستم و برای بالا بردن پرچم ایران لحظه شماری می کنم. می خواهم که این افتخار را به دست بیاورم، آرزوی من کسب مدال المپیک است و این را هم در خود می بینم. مطمئن هستم می توانم اولین مدال المپیک در ورزش بوکس ایران را به ارمغان بیاورم. فقط دوست دارم از من حمایت بشود تا تمرکز را روی ورزش بگذارم».



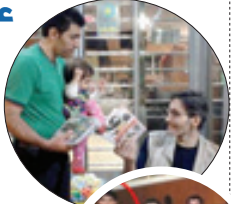
### سمپوسه فروشی قهرمان کشتی

پنج سال به طور پیاپی در عرصه ملی و جهانی قهرمانی کسب کرد. در سال ۹۰ مقام سوم کشتی آزاد جهان در مجارستان را کسب کرد. در مسابقات جهانی ترکیه روی سکوی قهرمانی قرار گرفت. این هانتها بخشی از کوله بار افتخارات نام آوری های مجتبی مرادی کشتی گیر با استعداد کشورمان است. شور پختانه هیچ کدام از این عناوین باعث نشد از او حمایت لازم شود و با انتشار خبر فلافل فروشی او کنار خیابان، حیرت خیلی ها برانگیخته شد. او در باره مشکلات شخصی اش به رسانه ها این طور توضیح داد: «پدر پیری دارم که ۹ سال است به دلیل درد شدید کمروانو خان نشین شده است و من و برادر دانشجوییم برای تامین مخارج زندگی در یکی از میدان های ذرفول سمپوسه فروشی می کنیم».



### عروسک فروشی آسمان خراش ایران

خبر دست فروشی او کنار خیابان که منتشر شد همه در شوک فرو رفتند. کسی باورش نمی شد آن ملی پوش بلند قامت ۲۱۶ سانتی متری عرصه بسکتبال مجبور شده باشد از دست فروشی در پیاده رو امرار معاش کند و روزانه با ماموران سد معبر شهرداری درگیر باشد. اما خبر واقعیت داشت و ایرج خدروی بسکتبالیست توانای دهه های ۶۰ و ۷۰ کشور، سال های پایانی زندگی اش اصلا خوش و شیرین نبود. این بسکتبالیست در پاسخ به این که چرا روبرو به عروسک فروشی آورده از مشکلات زندگی اش به رسانه ها گفت. از این که همسرش بیماری ام اس دارد، باید اجاره خانه بپردازد و به او به عنوان پیش کسوت بسکتبال هیچ توجهی نمی شود. سرانجام شوک دومی که همه را در بهت فرو برد خبر درگذشت او در ۴۵ سالگی بود. او که به خاطر آسیب نخاعی مجبور به کنار گذاشتن بسکتبال شده بود، به خاطر دادن قوای جسمانی اش خیلی زود چراغ زندگی اش برای همیشه خاموش شد.



## بار انداز در بازار میوه و تره بار

گفت و گوی اختصاصی با قهرمان کشتی رده جوانان جهان که این روزها با وانت به میوه فروشی می پردازد

ساعت ۴ صبح با برادرش به میدان تره بار می روند. بار میوه شان را می خردند و توی کوچه پس کوچه های شهر دور می زنند و کیلو کیلو بار وانت را به فروش می رسانند. این شغل روزانه حمیدرضا زین پیکر قهرمان ملی پوش ۲۶ ساله کشتی کشورمان است. خانواده اش اصالتا کرد گیلان غرب هستند اما بیش از سه دهه است که ساکن تهران اند. کشتی را از حدود ۱۰ سالگی شروع کرده است. دانش آموخته کارشناسی ارشد تربیت بدنی است و علاقه دارد در آینده دکترا بخرد و هم بگیرد. قهرمانی نوجوانان ایران، قهرمانی مسابقات بین المللی روز جهانی کودک، قهرمانی جوانان ایران، قهرمانی مسابقات جهانی بلاروس، عضویت در تیم امید های ۲۰۱۷ ایران، قهرمانی جام باشگاه های جهان و قهرمانی کشتی ساحلی جهان بخشی از افتخاراتی است که این کشتی گیر با استعداد به آن ها دست پیدا کرده است.

می گوید: «با دنبال کردن کشتی های علیرضا حیدری در المپیک ۲۰۰۴ آتن خیلی به وجد می آمدم و صدای گرم هادی عامل هم مزید بر علت بود. پدرم همان زمان من را با بچه های فامیل یادداشت هایم گلاویز می کردند و همین ها باعث علاقه ام به کشتی شد».

مربی ام هم هزینه های تمریناتم را تقبل کرد

از همان آغاز شروع کشتی اش با مشکلات مالی درگیر بوده است اما هیچ کدام باعث نشدند حمیدرضا از فتح قله های پی در پی افتخار آفرینی دست بکشد. حمیدرضا دوران آغاز ورزش حرفه ای اش را این گونه روایت می کند: «پدرم خودش ورزشکار نبود اما دوست داشت ما ورزش را دنبال کنیم تا به سمت اعتیاد و سایر آسیب ها کشیده نشویم و انرژی مان را توی ورزش تخلیه کنیم. پس من را باشگاه کشتی ثبت نام کرد. مدتی از باشگاه رفتن من که گذشت مجبور شدم باشگاه را کنار بگذارم. همان موقع مربی ام پیش پدرم آمد و از او خواست بگذارد من کشتی را ادامه بدهم. اما پدرم گفت مشکلات مالی دارد و امکان تامین هزینه باشگاه را ندارد. مربی خودش هزینه را تقبل کرد و این شد که پس از وقفه ای دوباره به کشتی برگشتم. می توانم بگویم حرفه ای از ۱۵ سالگی کشتی را شروع کردم».

پاداشم تا امروز فقط یک تابلو فرش و ۵۰ هزار تومان پول بوده

هر قدر ویرترین مدال ها و افتخارات حمیدرضا پرمیمان است اما عایدی و دریافتی اواز ورزش حرفه ای بسیار ناچیز بوده است. او در باره پاداش هایی که بابت این قهرمانی ها نصیبش شده می گوید: «در همه این سال ها کل چیزی که به من رسیده یک تابلو فرش و مبلغ ۵۰۰ هزار تومان پول است. هیچ پاداش دیگری در کار نبوده است. گاهی وعده هایی داده شده اما تحقق پیدا نکرده است. به ما پیشنهاد وام ۱۰ میلیون تومانی داده اند که با سود باید برگردانیم. از ما گذشته و سستی هایمان را به دوش کشیده ایم اما امیدوارم زمینه ای فراهم و برای ورزشکاران آینده کشور شرایط بهتری مهیا شود. ورزشکار باید تمرکزش را روی ورزش قهرمانی بگذارد ولی مشکلات مالی مانع این موضوع می شود».

به پدر فداران کشتی می گویم

که من را اشتباه گر فته ایدا

حمیدرضا همه را برادرش روزانه به محله های زیادی می روند تا میوه هایشان را بفروشند. در این میان ممکن است کسانی هم پیدا بشوند که این قهرمان ملی کشور را بشناسند. وقتی می پرسم تا حالا پیش آمده که تو را بشناسند یا نه، پاسخ می دهد: «توی محله خودمان که همه من را می شناسند موضوع را می دانند اما توی محله های دیگر هم گاهی پیش آمده که کسی من را شناخته است. مثلاً یک بار پسر بچه ای من را به مامانش نشان داد و گفت این همان کشتی گیر نیست که توی تلویزیون نشانش می داد؟ در پاسخ گفتم نه اشتباه گرفته ای. من اگر قهرمان کشتی بودم که الان روی تشک داشتم تمرین می کردم و کشتی ام را می گرفتیم. من نمی خواهم تصویر مردم از من خراب شود. ببینید این بچه خودش علاقه مند به کشتی بوده، دوست ندارم بفهمد که یک قهرمان کشتی مجبور است چنین کاری بکند. البته کار که عار نیست اما اگر بفهمند من همان قهرمان هستم طبیعتا دیگر مادر این بچه که عاقبت من را دیده، نمی گذارد بچه علاقه مند به سمت کشتی برود».



هم کارگری و بنایی کردم و هم بلال فروشی

میوه فروشی پشت وانت کاری نیست که حمیدرضا تا آغاز کرده باشد. او در همه این سال ها مخارج دوران دانشگاهش را هم از همین طریق تامین کرده است و البته می گوید این روزها میوه فروشی پشت وانت با این بنزین سه هزار تومانی صرفا می تواند هزینه معیشت روزانه شان را تامین کند. این قهرمان کشتی در توضیح وضع زندگی اش این گونه توضیح می دهد: «ما ساکن منطقه ای محروم در تهران هستیم. پدرم کارش مسافر کشی و برای تامین مخارج خانواده نسبتا شلوغ ما در مضیقه بوده است. من حدود ۹ سالی می شود به اتفاق برادرم کار میوه فروشی می کنم. البته قبل از آن هم از بچگی کارهای مختلفی مثل کارگری و بنایی کرده ام. حتی بالال هم در پارک ها فروخته ام. به هر حال مجبور بودیم کار کنیم تا کمک خرج خانواده باشیم. غیر از الان که کارمان را به خاطر کرونا تعطیل کرده ایم، من و برادرم صبح زود به میدان میوه تره بار می رویم و میوه می خریم و پشت وانت می فروشیم».

عاشق کشتی های علیرضا حیدری بودم

ماجرای ورود زین پیکر به عرصه کشتی هم با یک اتفاق عجیب و با مزه کلید خورده است. حمیدرضا برای یادآوری اولین جرقه کشتی گیر شدنش به ۱۵-۱۶ سال پیش برمی گردد و می گوید: «سوم ابتدایی بودم. یک بار خانم معلم مان در کلاس به خاطر شلوغ کاری ام لگدی به من پرتاب کرد. من هم با او گلاویز شدم و پایم را پشت پایش گذاشتم به شکلی که معلم اسرنگون کردم. این موضوع مرا تا مرز اخراج از مدرسه هم برد. از این کار خودم خوشحال نیستم اما همین اتفاق جرقه ای برای ورود من به عرصه کشتی شد.» او در باره انگیزه های دیگرش برای ورود به کشتی

منابع این بخش از پرونده: شفاف نیوز، ستاره صبح، تسنیم